

دوفصلنامه پژوهش‌های مدیریت و فرماندهی نظامی

دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین(ع) - دانشگاه علوم و فنون زمینی امیرالمؤمنین(ع)

سال چهاردهم، شماره ۴۷، (پاییز و زمستان ۱۳۹۵): صص ۱۱۳ - ۱۰۱

## آموزه‌های شاهنامه به نظامیان: فرجام فرمان‌پذیری

### فرماندهان سپاه از فرماندهی کلّ

احمد فاضل

استادیار دانشگاه امام حسین (علیه السلام)

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۴/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۲۳

#### چکیده

از نظر شاهنامه، نظامیان و بویژه فرماندهان در مأموریت‌های رزمی خود، هرگز نباید از حریم موازین انسانی، جوانمردی و آزادگی تجاوز کنند. در لشکرکشی‌ها نباید به بی‌گناهان و مردم عادی آسیبی برسد. حتی در مقابل دشمنان هم نباید جانب عدل و انصاف را رها کرده، به بیداد دست یازند. فرماندهان باید مراقب باشند که قدرتشان، موجب غرور و سرکشی آن‌ها نشود. در داستان فرود سیاوش، طوس فرمانده سپاه ایران، در راه لشکرکشی به توران، برخلاف فرمان کیخسرو - که فرماندهی کل امور بر عهده اوست - از راه کلات عبور می‌کند و فرود برادر ناتنی کیخسرو را به ناحق و بی‌گناه می‌کشد. غرور او باعث می‌شود از فرمان فرمانده کلّ سرپیچی کند و نصایح بزرگان لشکر را نادیده بگیرد. کیفر این سرکشی، علاوه بر کشته شدن پسر و دامادش، دامان همه سپاهیان را می‌گیرد. از جمله مکافات عمل خودخواهانه و بی‌خردانه طوس، عبارت است از: گرفتاری او و سپاهیان در میان تندباد، سرما، برف و یخبندان، شیبخون تورانیان بر سپاه طوس و تلفات فراوان ایرانیان، برکناری طوس و به زندان انداختن او، شکست سنگین سپاه ایران و بازگشت ناکام آنان به ایران و درنهایت مجازات و کیفر اخروی که در انتظار آن‌ها قرار گرفته است.

**واژه‌های کلیدی:** فردوسی، شاهنامه، کیخسرو، فرود سیاوش، طوس، فرماندهی، غرور و نافرمانی، مکافات عمل.

## مقدمه

در آموزه‌های شاهنامه فردوسی، بارها و بارها بر این نکته تأکید شده که هیچ‌گاه، چه در زمان جنگ و چه در حال صلح، انسان هرگز نباید از اصول اخلاقی فاصله بگیرد و به بدی دست یازد.

جهان را نباید سپردن به بد که بر بدگمان، بی‌گمان بد رسد  
(ج ۸، ص ۱۵۲)

نیروهای نظامی هم هرگز و در هیچ مرحله‌ای نباید از حریم انسانیت و مردی تجاوز نمایند. آن‌ها باید بدانند دشمنشان تنها نظامیانی هستند که کمر به جنگ آنان بسته و در مقابل آن‌ها صف آراسته‌اند. در لشکرکشی‌ها و در حرکت برای رسیدن به میدان نبرد و یا در تعقیب دشمن، نباید آزاری به بی‌گناهان و مردم عادی وارد سازند.

کسی کو بود پاک و یزدان پرست نیازد به کردار بد هیچ دست  
که گرچند بدکردن آسان بود به فرجام زو جان هراسان بود  
اگر بد دل سنگ خارا شود نماند نهان، آشکارا شود  
(ج ۸، ص ۱۵۳)

شاهنامه عظیم فردوسی، تنها یک کتاب جنگی و رزمی نیست؛ بلکه مجموعه اخلاقی بزرگ نیز هست. آئینه تمام‌نمایی است که فرهنگ انسانی و خدامدارانه ملت ایران را از گذشته‌های دور تاکنون در خود منعکس می‌سازد. تاریخ نشان می‌دهد که برخی اقوام و ملت‌ها در تهاجمات خود جز توحش و بی‌رحمی، چیزی از خود نشان نداده‌اند. این نمونه‌ها کم نبوده و نیستند. هم در گذشته نظایر ویرانگری‌های امثال غزان و مغولان را داشته‌ایم و هم در زمان حال، قساوت‌ها و بی‌رحمی‌های امثال اسرائیل و آمریکا و ایادی آن‌ها مثل داعش و آل سعود را دیده‌ایم.

شاهنامه به دنیایمی گوید: ایرانیان همواره خوی انسانی و ایمانی خود را داشته‌اند. چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، راه عدالت را می‌جسته‌اند. به فرماندهان نظامی می‌گوید: هرگز طریق جوانمردی و آزادگی را از دست ندهند. به فرموده امام علی(ع): «لَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا

مَنْ قَاتَلَكَ (نامه ۱۲، ص ۳۵۸): جز با کسی که با تو وارد جنگ شده است، پیکار مکن». شاهنامه می‌گوید: در جنگ به بیداد دست نیازید، خانهٔ مظلومی را ویران نسازید، به کسی که با شما نمی‌جنگد، آسیب نرسانید و کاری نکنید که خداوند آن را نپسندد؛ زیرا این سرای سپنج بر همه می‌گذرد و جز نیک و بد، باقی نمی‌ماند:

چو رفتی کمر بسته کارزار	به گودرز فرمود پس شهریار
نگردانی ایوان آباد پست	نگر تا نیازی به بیداد دست
چنان ساز کش از تو ناید زیان	کسی کو به جنگت نبندد میان
سپنج است گیتی و ما بر گذر	که نپسندد از ما بدی دادگر
مکن تیز دل را به آتش سری	چو لشکر سوی مرز توران بری
ز یزدان نیکی‌دهش یاد کن	...به هر کار با هر کسی داد کن

(ج ۵، ص ۹۵)

در جای دیگری از شاهنامه، هنگام عزیمت و مأموریت جنگی، به فرماندهان و سپاهیان توصیه می‌کند و می‌گوید:

خرد کرد یاری و رای و درنگ	چولشکرش رفتی به جایی به جنگ
رسد گر بر آن کس بود نام و گنج	...نباید که بر هیچ درویش رنج
بر آن زیر دستان سپاسی نهید	به هر منزلی در خورید و دهید
هر آن کس که او هست یزدان پرست	به چیز کسان کس میازید دست

(ج ۷، ص ۱۷۶)

فردوسی می‌گوید: حتی در مقابل خود دشمن هم نباید از راه انصاف و داد، به بیداد دست یازید؛ زیرا عاقبت هر بیدادگری، جز پشیمانی و شرمندگی نیست:

جگرخسته باز آید و روی زرد	که هر کو به بیداد جوید نبرد
بد و نیک را داد دادن نکوست	گر از دشمنت بد رسد گر ز دوست

(ج ۴، ص ۲۹۱)

کیفر سرکشی و نافرمانی فرمانده سپاه از فرماندهی کل، در داستان فرود سیاوش در یکی

از نبردهایی که به انتقام خون سیاوش صورت می‌گیرد، کیخسرو سپاه ایران را به فرماندهی طوس به توران گسیل می‌کند و به او توصیه‌های لازم را می‌دهد و تأکید می‌کند:

بدو گفت مگذر ز پیمان من      ننگه‌دار آیین و فرمان من  
نیازرد باید کسی را به راه      چنین است آیین و تسخت و کلاه  
کشاورز گر مردم پیشه‌ور      کسی کو به لشکر نبندد کمر  
نباید که بر وی وزد باد سرد      مکوش ایچ<sup>۱</sup> با هرکسی هم‌نبرد  
نباید نمودن به بی‌رنج رنج      که بر کس نماند سرای سپنج  
گذر زی کلات ایچ‌گونه مکن      گر آن ره روی خام گردد سخن  
(ج ۴، ص ۳۴)

کیخسرو سفارش اکید می‌کند که از راه کلات نرو؛ زیرا آنجا جایگاه فرود، پسر سیاوش و برادر ناتنی من است. او کسی را از ایرانیان نمی‌شناسد و بین شما درگیری پیش می‌آید. طوس می‌پذیرد؛ اما بر سر دوراهی کلات و بیابان، برخلاف دستور کیخسرو و باوجود تذکر گودرز، سپاه را به راه کلات می‌کشاند. وقتی فرود از ورود سپاه ایران باخبر می‌گردد، خوشحال می‌شود که فرماندهان ایران را بشناسد و با آنان برای انتقام از خون پدرش سیاوش مشارکت نماید. بنابراین به همراه تخوار بر قلّه کوه می‌رود تا آنها را زیر نظر بگیرد. طوس با دیدن او، بهرام را می‌فرستد تا برود و او را بکشد یا اسیر نماید. بهرام می‌رود، فرود را می‌شناسد و به او احترام می‌گذارد. فرود می‌گوید: به طوس بگو، هفته‌ای را مهمان من باشد و بعد من هم برای انتقام کمر می‌بندم و با آنان حرکت می‌کنم. بهرام می‌پذیرد و می‌گوید: من پیغام تو را به طوس می‌دهم:

ولیکن سپهبد خردمند نیست      سر و مغز او از در<sup>۲</sup> پند نیست  
...سزد گر بیچد ز گفتار من      گراید به تندی ز کردار من  
(ج ۴، ص ۴۷)

<sup>۱</sup> هیچ

<sup>۲</sup> سزاوار، شایسته

بعد می‌گوید: اگر هرکس دیگری به جز من به طرف تو آمد، به تو رحم نخواهد کرد.  
بهرام به نزد طوس برمی‌گردد و می‌گوید: او فرود، پسر سیاوش و برادر کیخسرو  
است؛ همان کسی که پادشاه سفارش کرد به او آسیبی نرسد. طوس خشمگین می‌شود:  
تو را گفتم او را به نزد من آر سخن هیچ‌گونه مکن خواستار  
...وزان پس چنین گفت با سرکشان که ای نامداران و گردنکشان  
یکی نامور خواهم و نامجوی کز ایدر<sup>۱</sup> نهد سوی آن تُرک، روی  
سرش را ببرد به خنجر ز تن به پیش من آرد بدین انجمن  
نصیحت‌های بهرام بی‌تأثیر است که می‌گوید:

بترس از خداوند خورشید و ماه دلت را به شرم آور از روی شاه  
که پیوند اوی است و همزاد اوی سواری است نام آور و جنگجوی  
(ج ۴، ص ۴۸ و ۴۹)

وقتی دیو کبر و غرور بر سر کسی سایه می‌اندازد، دیگر حقیقت را نمی‌بیند و پند  
کسی را هم نمی‌پذیرد. امام علی (ع) می‌فرماید: «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنْ  
الْغِرَّةِ» (حکمت ۲۸۲، ص ۶۹۸): میان شما و پندپذیری، پرده‌ای از غرور و خودخواهی  
وجود دارد.

نتیجه غرور و عصیان، خواری و خذلان است. غرور و سرکشی حتی شاه را از اریکه  
قدرت ساقط می‌کند. فره ایزدی را از او دور می‌سازد و نتیجه‌ای جز بدفرجامی و تباهی  
نخواهد داشت. مثل: غرور جمشید، فزون خواهی ضحاک، جاه‌طلبی گشتاسب و ...

غرور و سرکشی که ستمگری و خروج از عدالت را به دنبال دارد، در واقع همان  
نافرمانی از خداوند در اثر القائات شیطانی و اهریمنی است که همواره در میان انسان‌ها از  
آغاز آفرینش این موجود خاکی، وجود داشته است. «بر اساس این انگاره بشری [اسطوره  
گناه آغازین]، انسان نخستین که گاه در قالب نخستین پادشاه و در اندیشه نوین در قالب  
انسان‌های روان رنجور امروزی تجلی می‌کند، در آرامشی آغازین به سر می‌برد که به

<sup>۱</sup> اینجا

القای نیروهای اهریمنی، دچار غرور، سرکشی و تمرد، آرامش خود را از دست می‌دهد. این سرکشی او را مطرود ساخته و از حمایت فره ایزدی خارج می‌سازد که در نهایت با مجازاتی سخت همراه خواهد بود. از نظرگاه اسطوره جلال خیر و شر، این موضع، موفقیت اولیه عامل شرارت است.» (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

چند تن از نامدارانی که داوطلب کشتن فرود شده بودند، با سخنان بهرام از این کار سر باز می‌زنند و داماد طوس برای کشتن فرود حرکت می‌کند. فرود با دیدن این سوار، می‌فهمد که طوس با او سر جنگ دارد. بنابراین با تیری او را از پای درمی‌آورد. طوس با دیدن آن صحنه خشمناک می‌شود و پسر خودش، زرسپ پهلوان را به کین‌خواهی می‌فرستد. فرود او را نیز با تیری بر کوهه زین می‌دوزد و می‌کشد. خون طوس به جوش می‌آید. خودش با پهلوانان جنگی، لباس رزم می‌پوشد و به نبرد با فرود می‌تازند. تخوار به فرود می‌گوید: آن که به جنگ آمده، خود طوس است و بهتر است وارد دژ شویم و در را ببندیم اما:

فرود جوان تیز شد با تخوار      که چون رزم پیش آید و کارزار،  
چه طوس و چه شیر و چه پیل ژیان      چه جنگی نهنگ و چه بیر بیان  
(ج ۴، ص ۵۲)

با این حال، فرود تصمیم می‌گیرد خود طوس را هدف تیر خود نسازد تا فرمانده کشته نشود و شکستی متوجه سپاه ایران نگردد؛ بنابراین اسب او را با تیر می‌زند و طوس بی‌مرکب به سپاه برمی‌گردد.

سرانجام سپاهیان طوس به دژ حمله می‌برند، جنگجویان فرود، همه کشته می‌شوند، خود فرود نیز به دست بیژن و رهام زخمی می‌شود و خود را به درون دژ می‌رساند و جان می‌سپارد. با کشته شدن فرود، عزا و ماتم دژ را فرا می‌گیرد. خدمتکاران فرود، خودشان را از باره دژ به پایین می‌اندازند و جان می‌بازند. جریره، مادر فرود، در ماتم فرزند، آتشی برمی‌افروزد، گنج‌ها و اموال قلعه را می‌سوزاند، اسپان را پی می‌برد و شکم می‌درد و آن گاه بر سر جنازه فرزند، صورت بر چهره او می‌گذارد و با دشنه‌ای شکم

خود را می‌درد و جان می‌دهد. پس از آن هم:

در دژ بکنند ایرانیان      به غارت بستند یکسر میان  
(ج ۴، ص ۶۵)

شاهنامه نتیجه این تخطی و تندی و بی‌خردی را از زبان بهرام چنین بیان می‌کند:

به ایرانیان گفت کز کردگار      بترسید وز گـردش روزگار  
به بد بس دراز است چنگ سپهر      به بیدادگر برنگردد به مهر  
(ج ۴، ص ۶۵ و ۶۶)

فردوسی در آموزه‌های خود، همواره این نکته را گوشزد می‌کند که انسان باید در کاری که می‌خواهد بکند، خوب بیندیشد و درنگ و تأمل را از دست ندهد؛ زیرا کاری که از روی دانش و خرد و تدبّر نباشد، هم ارزشی ندارد و هم اندوه و پشیمانی به بار آرد:

که دانا به هر کار سازد درنگ      سر اندر نیارد به پیکار و ننگ  
سبکسار تندی نماید نخست      به فرجام کار انده آرد درست  
زبانی که اندر سرش مغز نیست      اگر دُر بیارد همان مغز نیست

(ج ۵، ص ۱۱۱)

البته خود طوس هم وقتی به بالین جنازه فرود می‌رسد و چهره سیاوش را در سیمای او می‌بیند، پشیمان می‌گردد؛ اما زمانی که دیگر سودی ندارد. فردوسی باز اینجا به مناسبت، زبان به نصیحت می‌گشاید و بویژه به فرماندهان این نکته را گوشزد می‌کند که عصیانیت برای سرداران سپاه و لشکر زبینه نیست و اگر هنر و قدرت، بی‌خردانه باشد و در دست انسان تند و بدخو قرار بگیرد، همانند شمشیری است که از زنگار کند شده باشد:

که تندی پشیمانی آردت باز      تو در بوستان تخم تندی مکار  
چنین گفت گودرز با طوس و گیو      همان نامداران و گردان نیو  
که تندی نه کار سپهبد بود      سپهبد که تندی کند بد بود

(ج ۴، ص ۶۷)

امام علی (ع) می‌فرماید: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ

(حکمت ۲۵۵، ص ۶۸۲): تندخویی بی‌مورد، نوعی دیوانگی است؛ زیرا تندخو پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نشد، پس دیوانگی او پایدار است».

از آنجا که به گفته فردوسی: «مکافات بد را بد آمد پدید»، هیچ کار بدی بی‌کیفر نمی‌ماند. این سنت الهی است که ستم و بی‌انصافی، عاقبت نیکی نخواهد داشت و خون به ناحق ریخته و آه ستم‌دیده، در زمانی مناسب تأثیرش را می‌گذارد. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعراء/۲۲۷): کسانی که ستم کرده‌اند، به زودی خواهند دانست که به چه جایگاهی باز خواهند گشت». مرتکب جنایت و خیانت باید بداند که «کلوخ انداز را پاداش سنگ است». به همین خاطر فردوسی توصیه می‌کند:

که تخم بدی تا توانی مکار  
چو، کاری بدت بر دهد روزگار  
(ج ۸، ص ۳۸۸)

در اینجا بر اساس داستان شاهنامه، کیفر عمل ناجوانمردانه و بی‌خردانه طوس در کشتن فرود سیاوش، در چهار محور اصلی بیان می‌شود:

الف) گرفتاری طوس و سپاهیان او در میان تندباد و سرما و یخبندان: سپاه ایران بعد از کشتن فرود، حرکت خود را به عمق سرزمین توران ادامه می‌دهد. افراسیاب از ورود ارتش ایران باخبر می‌شود و به تجهیز سپاه خود می‌پردازد. سپاه طوس در منطقه کاسه‌رود گرفتار تندباد و سرما می‌شود که نظیرش را به یاد ندارند:

یکی ابر تند اندرآمد چو گرد	ز سرما همی لب به دندان فسرد
سرپرده و خیمه‌ها گشت یخ	کشید از بر کوه بر، برف، نخ
به یک هفته کس روی هامون ندید	همه کشور از برف شد ناپدید
خور و خواب و آرامگه تنگ شد	تو گفتی که روی زمین سنگ شد
کسی را نبرد یاد روز نبرد	همی اسپ جنگی بکشت و بخورد
تبه شد بسی مردم و چارپای	یکی را نبرد چنگ و بازو به جای
	(ج ۴، ص ۷۱ و ۷۲)



به‌خاطر این که خواننده، این سختی را حمل بر اتفاق و تصادف نکند، فردوسی از زبان بهرام به طوس یادآوری می‌کند که این بلا نتیجه‌جان‌هایی است که به ناحق گرفته شد:

ز گردان، سرافراز بهرام گفت      که این از سپهبد نشاید نهفت  
تو ما را به گفتار خامش کنی      همی رزمِ پور سیاوش کنی  
مکن کژ ابر خیره بر کارِ راست      به یک‌جان نگه‌کن که چندین بکاست  
هنوز از بدی تا چه آیدت پیش      به چرم اندر است این زمان گاویش  
(ج ۴، ص ۷۲)

بهرام به طوس می‌گوید: این هنوز اول کار است، تا چه مکافات‌هایی در انتظارمان باشد. شاهنامه در جای دیگری نیز به همین نکته اشاره می‌کند:

چنین است پادافره دادگر      همان بد کنش را بد آید به سر  
(ج ۸، ص ۱۶۲)

ب) شیخون تورانیان بر سپاه طوس و کشته و زخمی شدن بسیاری از ایرانیان: سپاهیان ایران در ضمن پیش‌روی در خاک توران، چند مانع را از پیش رو برداشتند و در منطقه گروگرد و باورد، مغرور از قدرت و پیروزی خویش به رامش و میگساری مشغول شدند. جاسوسان و طلایه‌داران تورانی، این خبر را به پیران، فرمانده سپاه توران رساندند:

که ایشان همه میگسارند و مست      شب و روز با جام پر می به دست  
سواری طلایه ندیدم به راه      نه اندیشه رزم توران سپاه  
و پیران:

گزین کرد زان لشکر نامدار      سواران شمشیرزن سی هزار  
برفتند نیمی گذشته ز شب      نه بانگ تیره، نه بوق و جلب  
در این حمله شبانه، بسیار گله و گله‌دار از ایران کشتند و به اردوگاه ایرانیان رسیدند:

سپیده چو برزد سر از برج شیر      به لشکر نگه کرد گیو دلیر  
همه دشت از ایرانیان کشته دید      سر بخت بیدار برگشته دید

دریده درفش و نگونسار کوس  
سپهد ننگه کرد و گردان ندید  
همه رزمگه سر به سر کشته بود  
پسر بی‌پدر شد پدر بی‌پسر  
به بیجارگی روی برگاشتند  
... سواران توران پس پشتِ طوس  
همی گرز بارید گویی ز ابر  
... فراوان کم آمد ز ایرانیان

(ج ۴، ص ۸۵ - ۸۲)

فردوسی باز از این ماجرا نتیجه می‌گیرد و به خواننده خود گوشزد می‌کند که ما انسان‌ها از اسرار جهان بی‌خبریم و نمی‌دانیم چه سرنوشتی در انتظار ماست. حرص و آز و آرزوهای دور و دراز، ما را در غفلت و بی‌خبری می‌اندازد و از آشکار و پنهان کردار خود دور می‌سازد:

چنین است رسم جهان جهان  
همی با تو در پرده بازی کند  
ز باد آمدی رفت خواهی به گرد  
به بند درازیم و در چنگ آز  
که کردار خویش از دارد نهان  
زییرون تو را بی‌نیازی کند  
چه دانی که با تو چه خواهند کرد  
نمدانیم باز آشکارا ز راز

(ج ۴، ص ۸۶)

(ج) مجازات عمل نابخردانه طوس؛ برکناری و بند و زندان  
گودرز، پهلوان پیر و خردمند سپاه ایران، قاصدی را به ایران می‌فرستد تا به کیخسرو خبر دهد که طوس چه کرد و چه بدبختی به ایرانیان رسید. وقتی پادشاه این اخبار را شنید، از کشته شدن برادر و وضع دلخراش لشکر، دلش به درد آمد و به طوس نفرین کرد:  
به ایران چنو هیچ مهتر مباد  
وزین گونه سالار لشکر مباد

دریغا برادر، فرود جوان  
سرِ نامداران و پشت گوان  
ز کین پدر زار و گریان بدم  
بر آن درد یک چند بریان بدم  
کنون بر برادر ببايد گريست  
ندانم مرا دشمن و دوست کيست  
...دریغ آن چنان گُرد خسرو نژاد  
که طوس فرومایه دادش به باد

(ج ۴، ص ۸۸)

سپس فریبرز پسر کاووس شاه را به فرماندهی منصوب می‌کند و به او مأموریت می‌دهد تا خود را به سپاه ایران برساند و طوس را خلع کرده، به نزد او برگرداند. وقتی طوس به نزد کیخسرو می‌آید:

به دشنام بگشاد پس شهریار  
بر آن انجمن طوس را کرد خوار  
از آن پس بدو گفت کای بدنشان  
که کم باد نامت ز گردنکشان  
نترسی همی از جهاندار پاک  
زگردان نیامد تو را شرم و باک؟

(ج ۴، ص ۹۰)

آن‌گاه دستور می‌دهد او را به بند بکشند و می‌گوید اگر به خاطر ریش سفید و نژاد شاهانه‌ات نبود، سر از بدنت جدا می‌کردم:

تورا پیش آزادگان کار نیست  
کجا مر تو را رای هشیار نیست  
سزاوار مساماری و بند و غل  
نه اندرخور تاج و دیهیم و مُل  
نژاد منوچهر و ریش سفید  
تو را داد بر زندگانی امید  
وگر نه بفرمودمی تا سرت  
بداندیش کردی جدا از برت  
برو جاودان خانه زندان توست  
همان گوهر بد سزاوار توست  
ز پیشش براند و بفرمود بند  
به بند از دلش بیخ شادی بکند

(ج ۴، ص ۹۱)

همه آنچه در اینجا ذکر شد، مکافات دنیایی ستم و سرکشی بود. به یقین این‌ها با کیفر اخروی و عذاب الهی کس که مرتکب ظلم و تعدی و جنایت می‌شود قابل قیاس نخواهد

بود. به فرموده امام علی(ع): «يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» (حکمت ۲۴۱، ص ۶۸۰): روزی که ستم‌دیده از ستمکار انتقام کشد، سخت‌تر از روزی است که ستمکار بر او ستم روا می‌دارد».

د) شکست سنگینی دیگر و بازگشت شکست‌خوردگان به ایران سپاه ایران به جبران شکست قبلی به تدارک حمله‌ای دیگر پرداختند؛ اما در این تهاجم نیز در برابر سپاه عظیم توران تاب مقاومت نیاوردند و بسیاری از دلاوران ایران، از جمله تعداد زیادی از گودرزیان کشته شدند. لشکر شکست خورده، از همان مرزی که گذشته بودند، بازگشتند. کیخسرو با دلی پردرد و چشمانی پر خون و در حالی که از طوس و کسانی که با او همراهی کرده بودند خشمگین بود، از درگاه الهی طلب مغفرت کرد:

به یزدان چنین گفت کای دادگر تو دادی مرا هوش و رای و هنر  
همی شرم دارم من از تو کنون تو آگه‌تری بی‌شک از چند و چون  
(ج ۴، ص ۱۱۶)

فردوسی از زبان کیخسرو، همه این مصیبت‌ها و ناکامی‌ها را نتیجه حرکت نادرست و ناجوانمردانه طوس و فرماندهان همراه او می‌داند و آن را مکافات و پادافره همان عمل ناپسند می‌شمارد:

دمان طوس نامرد ناهوشیار چرا برد لشکر به سوی حصار  
کنون لاجرم کردگار سپهر ز طوس و ز لشکر بیرید مهر  
بد آمد به گودرزیان بر، ز طوس که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس  
...نه در سرش مغز و نه در تنش رگ چه طوس فرومایه پیشم چه سگ  
(ج ۴، ص ۱۱۷)

### بحث و نتیجه گیری

اگر مقام و قدرت در افراد برخوردار از آن، از پشتوانه ایمانی و الهی و خصیصه‌هایی مثل فروتنی، توکل، اخلاص و بندگی خالی باشد، به فساد و عصیان و ستمگری منجر خواهد شد.

بعضی معتقدند: «اندیشه زاده شدن فساد و عصیانگری از قدرت، بر خلاف تصور غربیان که آن را اندیشه‌ای یونانی می‌دانند، یک واقعیت کهنه بشری است؛ چه چنان‌که "برتراندو ژونل"، منتقد فرانسوی می‌گوید، قدرت، نیرویی است پایدار و غریزی که انسان‌ها از روی عادت از آن پیروی می‌کنند. لکن سرکشی ناشی از این غریزه بشری، همواره او را به تباهی و زوال کشانده است.» (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

غرور و ستم و سرکشی صاحب مقام در اوج قدرت، نشان واضحی از سقوط و تباهی است. تفاوتی هم بین این مقام‌ها وجود ندارد؛ چه مقام حکومتی و پادشاهی باشد و چه فرماندهی نظامی و ... به همین خاطر است که شاهنامه گران قدر فردوسی همواره توصیه می‌کند که قدرتمندان و فرماندهان باید مراقب باشند از راه بندگی و طاعت ایزدی دور نشوند:

ز یزدان بود زور، ما خود که ایم  
بر این تیره خاک اندرون بر چه ایم  
آنچه در داستان فرود سیاوش اتفاق افتاد و بلاهایی که بر سپاهیان ایران فرود آمد، همه نتیجه همین غرور و عطش قدرت و نافرمانی فرمانده سپاه از فرماندهی کل بود که می‌تواند درس عبرتی برای همه نظامیان و فرماندهان باشد.

## منابع

قرآن کریم

- نهج البلاغه. (۱۳۸۲). ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات لاهیجی.
- جعفری، اسدالله. (۱۳۸۸). بررسی بن‌مایه داستانی سرکشی و تباهی در شاهنامه فردوسی، مجله جستارهای ادبی، ش. ۱۶۷، زمستان، صص. ۱۰۵-۱۲۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). شاهنامه، شرح عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران.
- محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۸۱). میزان‌الحکمه، قم، دارالحدیث.

